



## سخنی با شما

انگیزه اصلی در تدوین سایت حاضر پرسشهای مکرری بود که در پی انتشار کتاب **مبانی روانکاوی** درباره جنبه‌های مختلف کشفیات فروید و یافته‌های لکان از سوی خوانندگان مطرح میشد. استقبال خوانندگان چنان بود که هنوز پنج ماهی از انتشار کتاب نگذشته بود که سازمان نشرنی ناگزیر بچاپ مجدد آن گردید.

بیش از صدسال از کشف ضمیرناآگاه میگذرد و روانکاوی چندان در کشورهای مختلف دنیا توسعه یافته که بررسی آن بصورت جامع کاری چندان آسان نخواهد بود. کشور ما ایران نه تنها در این توسعه سهمی نداشته بلکه همچنان از آن محروم باقی مانده است. اولین مقالات و ترجمه‌ها در زمینه روانکاوی بسالهای ۱۳۳۰+ باز میگردد. کودتای ۲۸ مرداد با ایجاد وسایل روزافزون سانسور رفته رفته موجب رکود جنب و جوش فرهنگی سالهای پیشین شد و روانکاوی هم از این رکود بدور نماند. مع الوصف تعدادی انگشت شمار از آثار فروید در این زمان ترجمه و چاپ شد که هریک بهمت کسانی بود که علاقه‌ای وافر به این علم جدید داشتند ولی متأسفانه رابطه آنها جنبه‌ای حرفه‌ای و بالینی نمیتوانست داشته باشد. لذا آثار منتشر شده نه تنها غالباً مشوب به اشتباهاتی بود که از هرفرد غیر حرفه‌ای میتوان انتظار داشت بلکه روح لازم را برای ارائه علمی بالینی و زنده نداشت. در همان زمان روانشناسی که در سالهای ۱۳۲۰+ ببعد مورد توجه قرار گرفته بود در دانشگاه‌های ایران وارد شد و در کنار روانپزشکی بتوسعه و گسترش شعب مختلف خود پرداخت. در ایران از همان آغاز روانشناسی منحصر به جنبه نظری و آموزشی آن گردید و نتوانست بخود جنبه‌ای بالینی ببخشد. اکثر قریب به اتفاق اصحاب روانشناسی در ایران نیز در آمریکا و انگلیس تحصیل کرده و به روانشناسی تجربی این کشورها رغبت بیشتری نشان میدادند. این روانشناسی بخصوص متمرکز بر آزمون‌شناسی هوش و رفتار بود.

در این زمان (سالهای ۱۹۵۰ میلادی) اسکینر<sup>۱</sup> به روانشناسی رفتاری<sup>۲</sup> جانی تازه بخشیده اهمیت فوق‌العاده در حوزه‌های علمی آمریکا پیدا کرده بود. لذا نسل بعدی در ایران نیز بدنبال گرایشهای روزافزون جامعه ایرانی به اخذ و تقلید از فراورده‌های آمریکائی به آموزش و طبع و نشر آثار روانشناسان رفتاری پرداخت.

توسعهٔ بیش‌ازپیش روانشناسی من‌نفسانی<sup>۳</sup> در آمریکا که متکی بر تجدیدنظر روانکاوان آمریکائی در نظریات فروید بود و پیدایش گرایشها و مکاتب دیگر روانکاوی (کارن هرنای، سولیوان، فروم، راجرز، مسلو... .) موجب‌گردید که تضاد فاحشی که میان روانشناسی رفتاری (واتسون، اسکینر، تُرندایک، کلارک هال، تلمن...) از یکسو و روانکاوی ازسوی دیگر در آمریکا وجود داشت تضعیف‌شود. ولی روانشناسی در ایران همچنان در بند آزمون‌شناسی و روانشناسی رفتاری باقی‌ماند و نتوانست به علوم بالینی توجه بیشتری مبذول‌دارد. البته در اینجا مجال آن نیست که وارد جزئیات شده تاریخچهٔ روانشناسی ایران را بتفصیل مورد بررسی قراردهیم. آنچه مهم است اینکه تحول آنرا میبایستی در بطن تغییرات و تحولات کل جامعه ایران در نیم‌قرن اخیر قراردهیم، جامعه‌ای که عمیقاً تحت تأثیر فرهنگهای غربی و بخصوص نحو زندگی آمریکائی قرار گرفته است. این تأثیر از نوع خاصی است که مارا بر آن میدارد که در پرسش از آن کوشیده بتوانیم به درک لااقل عناصر پایه‌ای آن نائل‌آئیم. ناگفته پیداست که ستیزه‌جویی با فرهنگ آمریکائی و یا برعکس تقلید و تأثیرپذیری از آن سروه یک کرباسند. گذشت از یک چیز با ستیزه‌جویی با آن کاملاً متفاوت است.

شاید بهترین وسیلهٔ شناخت یک جامعه بررسی رابطه‌ای باشد که افراد آن با زبان تکلم خود دارند. چراکه زبان شاخص بارزی است که نسبت و رابطهٔ افراد جامعه را با عالم‌وآدم نشان میدهد. زبان خانهٔ آرزومندی آدمی است. فرد نه تنها گذشته بلکه حال و آیندهٔ خود را مدیون آنست.

قدمای ما زبان را به دو وجه متفاوت تقسیم میکردند: زبان عبارت و زبان اشارت. این تقسیمبندی با تمایزی که زُگبسون<sup>۴</sup> به ترتیب میان **statement** و **enunciation** ایجاد میکند بسیار نزدیک است. صرف و نحو و اصولاً مطالعهٔ صوری زبان متکی بر زبان عبارت است. حال آنکه زبان اشارت به زبان بعنوان جایگاه تمنا و آرزومندی آدمی دلالت دارد.

<sup>1</sup> Burrhus Frederic Skinner (۱۹۰۴- ۱۹۹۰)

<sup>2</sup> Behaviourism

<sup>3</sup> Ego psychology

<sup>4</sup> Roman Jakobson

فردیناند دُسسور<sup>۵</sup> را میتوان بانی زبان‌شناسی مُدرن دانست. زیرا برای نخستین بار برآن شد که زبان را در حالت کنونی آن مورد مطالعه قرار دهد و دوران هرگونه ملاحظه تاریخی یعنی مطالعه تکوین کلمات و ساختمان زبان در طول حیات آن بررسی وضع فعلی آن بنحوی که توسط افراد جامعه در حال حاضر بکارگرفته میشود بپردازد. توجه بزبان بعنوان نظامی زنده و متحرک و ارجاع آن به نحوه استفاده افرادی که بدان متکلم هستند حاکی از ملاحظه آن بعنوان زبان اشارت است. چه دوست داشتن، متنفر بودن، ملایمت، سختی و رنج و آلم همگی به زبان اشارت تعلق دارند. ولی زبان اشارت بدین معنی نیست که قاعده و قانونی در آن وجود نداشته باشد و هرکس بتواند بنابر سلیقه خود به تحریف آن بپردازد. لذا زبان اشارت نه تنها متکی بر قواعدی است و از اینرو با زبان عبارت در تضاد نیست بلکه در این مورد دارای وجه مشترکی با آنست. بعداً به مسأله ارتباط زبان و قانون باز خواهیم گشت.

زبان عبارت پایه و اساس علوم دقیقه است. در رأس این علوم ریاضیات قرار دارد که از زمان دکارت به اینسو مُدل غائی و ایده آل آنها را تشکیل میدهد. لذا دقت علمی رفته رفته به کمی کردن موضوع علوم دقیقه منجر شد و کمیت جای کیفیت امور را گرفته موجب پیشرفت فوق العاده این علوم و تصرف هر چه بیشتر انسان غربی در مادیات گردید. قرن بیستم اوج چنین کوششی بود و علوم انسانی را برآن ثابت که از روش کمی و عینی علوم دقیقه الهام بگیرند و برآن شونند که این روش را در تحقیقات خود بکارگیرند. حوزه اصالت رفتار<sup>۶</sup> جان واتسون<sup>۷</sup> اوج چنین پدیداری در روانشناسی بود. این روانشناسی حاصل طرز تلقی خاصی است که در اروپا به همت دانشمندانی چون وونت<sup>۸</sup> و فیشبر<sup>۹</sup> آغاز شده موجب پیدایش علمی گردیده بود که بمطالعه رابطه کمی ادراکات حسی و محرکات مادی<sup>۱۰</sup> میپرداخت.

رغبت دانشمندان علوم انسانی به روشهای کمی علوم دقیقه چندان بود که بیم آن میرفت که ملاحظات کیفی نفس آدمی متحمل لطمه‌ای جبران ناپذیر گردد. در این میان البته روانشناسی جای مهمی را احراز میکرد و تضاد میان این دو روش کمی و کیفی را شدت و حدت بیشتری میبخشید.

<sup>5</sup> Ferdinand de Saussure

<sup>6</sup> Behaviourism

<sup>7</sup> John Watson

<sup>8</sup> Wilhelm Wundt (۱۸۳۲ - ۱۹۲۰)

<sup>9</sup> Gustav Theodor Fechner (۱۸۰۱-۱۸۸۷)

<sup>10</sup> (psychophysics)

فروید از جمله دانشمندانی است که سعی در تلفیق روشهای کمی و کیفی از یکسو و زبان عبارت و اشارت ازسوی دیگر داشت. روانکاوی او نمونه بارزی از یک چنین تلفیقی است.

آنچه امروزه علومعصبی<sup>۱۱</sup> خوانده میشود بنوبه خود ببرکت وسایل فنی جدید (الکتروانسفالگرافی<sup>۱۲</sup>، جراحی مغز<sup>۱۳</sup>، تصویربرداری از فعالیت سلولهای عصبی<sup>۱۴</sup>...) و بخصوص با ترک فرضیه ساده اندیشانه رفلکسها در عصبشناسی بتدریج گسترش قابل توجهی یافته منجر به کنارگذاشتن نظریه پاولوف و روانشناسی مبتنی بر آن گردید. لذا علومعصبی در جهتی متضاد با حوزه روانشناسی رفتاری<sup>۱۵</sup> عمل میکند. چه واتسون، واضع حوزه اخیر، کل نفسانیات را چیزی جز مجموعه ای از ارتباطات پیچیده میان محرکات خارجی<sup>۱۶</sup> و پاسخ های عصبی<sup>۱۷</sup> نمیدانست. مطابق نظر او سیستم اعصاب مرکزی حکم "جعبه ای سیاه" را داشت که نمیبایستی گشوده شود. بنظر واتسون مطالعه این "جعبه" رجوع بمقولات فلسفی گذشته بود که نتیجه ای جز "عقب ماندگی" علمی برای روانشناسی نمیتوانست داشته باشد. حال آنکه توسعه فوق العاده علومعصبی دقیقاً متکی بر ترد نقطه نظر واتسون است. زیرا این علوم علیرغم توصیه جان واتسون بخود اجازه دادند تا "جعبه سیاه" را بازکنند و بمطالعه آن بپردازند.

با رونق گرفتن تحقیقات دامنه دار در حیطه علومعصبی از سالهای ۱۹۶۰ میلادی به اینطرف رفته رفته اکثر قریب به اتفاق روانشناسان رفتاری پیرو واتسون از این حوزه فاصله گرفتند و روش جدیدی را با الهام از علومعصبی پایه گذاری کردند.

روش جدید در دل نظامی بس وسیعتر جای دارد که نام علوم استعلامی<sup>۱۸</sup> را بخود گرفته است. آنچه اساس و پایه این علوم را تشکیل میدهد برداشتی جدید است از موجود زنده بطور اعم و از وجود آدمی بطور اخص. مطابق این نظریه ذهن (مغز)<sup>۱۹</sup> کارکردی جز کسب، جذب و بررسی هوشمندانه داده ها<sup>۲۰</sup> یا اطلاعات خارجی نداشته در این مهم

<sup>11</sup> Neurosciences

<sup>12</sup> Electroencephalography

<sup>13</sup> Lobotomy (leucotomy)

<sup>14</sup> Magnetic Resonance Imaging (MRI)

<sup>15</sup> Behaviourism

<sup>16</sup> Stimuli

<sup>17</sup> Responses

<sup>18</sup> Cognitive sciences

<sup>19</sup> Mind

<sup>20</sup> اصطلاح داده ها data (صورت مفرد آن datum) مفهومی است اساسی در فلسفه اصالت تجربه empiricism بطور اعم و در فلسفه های تحصلی positivist philosophies بطور اخص. گرچه اساس فکری آن به هیوم و لاک میرسد ولی رواج آنرا مدیون فیلسوفانی چون راسل Bertrand Russell، پریس H. Price و مور G. E. Moore هستیم که آنرا برای اولین بار در اوایل قرن بیستم در آثار خود مورد استفاده قرار دادند. میتوان با توجه بسابقه فلسفی این مفهوم آنرا به معنیات حسّی (آنچه بواسطه حواس پنجگانه به ذهن عرضه یا اعطاء

همچون ماشینهای کامپیوتری عمل میکند. بعبارتی دیگر کار اصلی آن کسب اطلاع (استعلام<sup>۲۱</sup>) از محیط خارج و رتق وفتق<sup>۲۲</sup> آنها از طریق ارتباطاتی است که میان آنها ایجاد میکند. یکچنین سیستم اطلاعاتی را برنامه میخوانند. بنابراین نظریه ایست که برنامه ها را در قالب محاسبات ریاضی<sup>۲۳</sup> در دستگاه های کامپیوتری پیاده میکنند. آلن تورینگ<sup>۲۴</sup>، مهندس و منطقدان انگلیسی، مبتکر اصلی این نظریه شناخته میشود. او بر آن بود که علوم استعلامی نه تنها قادر خواهند بود که ذهن انسان را توصیف و تبیین کنند بلکه خواهند توانست با تقلید از نحوه کارکرد آن به ساختن هوش مصنوعی (ماشین حیوانی دکارت) نائل شوند. برخلاف آنچه با رجوع ساده لوحانه به فرهنگهای لغت رواج یافته است اصطلاح **cognition** بمعنای درک یا شناخت نیست. مسأله اینستکه که در این مورد بچه نوع شناختی سروکار داریم. مطابق نظریه **cognitivist** موجودزنده واجد عالمی است بسته و جدا از جهان خارج که بلحاظ نیازهای حیاتی خود گهگاه از عالم خود خارج میشود تا اطلاعات لازم را استعلام کرده بنابر موازین و ساختمان خاص خود مورد استفاده قرار دهد. غافل از اینکه موجودزنده در آنس و الفتی چندان عمیق با عالم خارج بوده و با آن عجین است که قول بهرگونه انفکاک را از آن فاقد اعتبار میسازد. این نظریه انفکاک همواره در خلط و اشتباهی نافرجام میان ظاهر و باطن از یکسو و عالم ذهنی و جهان خارج از سوی دیگر غوطه ور است. نویسنده این سطور در کتابی که در باب رؤیا در سال ۲۰۰۷ بزبان فرانسوی منتشر ساخت<sup>۲۵</sup> با ارجاع به کشفیات همین علوم استعلامی نشان داد که تا چه حد شگفت انگیزی عالم رؤیا بطور ماهوی با عالم خارج پیوند داشته هرگز ساخت و ضوابط آنرا از دست نمیدهد.

علوم استعلامی حاصل تلفیقی منسجم از سه حوزه تحقیقاتی مهم هستند: روانشناسی استعلامی، زبانشناسی استعلامی و علوم عصبی. مطالعه هوش مصنوعی محور عمده تفحصات آنها را تشکیل میدهد. این علوم متکی بر این فرضیه هستند که قوه ادراک آدمی فرایندی است که پیوسته در پی استعلام یعنی کسب اطلاعات از جهان و ایجاد ارتباط میان آنهاست. این ارتباطات واجد منطقی ریاضی بوده اساس آنها را معادلات جبری- منطقی تشکیل میدهد. لذا مطابق نقطه نظر خاص این علوم با رعایت این معادلات میتوان به اختراع

---

میگردد) برگرداند. ولی درعین حال میتوان با تبعیت از کاربرد رایج و غیر فلسفی آن در زبانهای اروپائی و قطع نظر ازچنین سابقه ای آنرا همچنان بصورت «داده ها» مورد استفاده قرار داد.

<sup>21</sup> cognition

<sup>22</sup> Processing

<sup>23</sup> Algorithms

<sup>24</sup> Alan Turing (۱۹۱۲-۱۹۵۴)

<sup>25</sup> Movallali, Kéramat, Contribution à la clinique du rêve, Paris, Harmattan, 2007.

هوش مصنوعی که همچون فرایندهای ذهن انسان عمل میکنند نائل آمد. ماشینهای کامپیوتری نتیجه چنین فرضیه‌ای بودند.

در نیمه اول قرن بیستم، علم سیبرنتیک<sup>۲۶</sup> - که متکی بر نظریه موزنه میان نیروهای دخیلی و خروجی<sup>۲۷</sup> ماشینهاست - اساس علوم مورد بحث را تشکیل میداد تا اینکه با ظهور عصر اطلاعاتی جدید دچار دگرگونی فاحشی گردید.

کنفرانس های میسی<sup>۲۸</sup> که میان سالهای ۱۹۵۳-۱۹۴۵ در انجمن تکنولوژی میسیسیپی انجام میگرفت، شالوده ریزی علوم استعلامی را فراهم کرد و لوازم نظری اصلی را برای یکچنین انقلابی بدست داد. از جمله دانشمندانی که در کنفرانسهای میسی شرکت مداوم داشتند میتوان از وینر، نومن، رزن بلوت، بیتز و مک کالچ<sup>۲۹</sup> نام برد. نوام چامسکی<sup>۳۰</sup> یکی دیگر از برجسته ترین این چهره ها بود.

گرچه چامسکی زبانشناسی تولدی<sup>۳۱</sup> خود را بر اساس فرضیات استعلامی پایه ریزی کرد اما هیچگاه نظر انتقادی خویش را نسبت بدانها از دست نداد. زبانشناسی او واجد چندان قرابتی با علم مغز و اعصاب است که گاه خواننده را برآن میدارد که اصول آنرا بر کارکرد سیستم عصبی تعمیم دهد. روش تولدی او امروزه در دهها زبان دنیا پیاده شده و غالباً ابزار اساسی را در آموزش و تدریس این زبانها تشکیل میدهد.

چامسکی با روش تولدی خود جمله و عبارات زبان را بمانند معادلات ریاضی به اجزاء و انواع و اقسام گوناگون آنها بدل کرده امکانات زبانی آنها و ساختمان نحوی - منطقیشان را بیرون کشیده مورد بررسی قرار میدهد. این تولدات البته جنبه دلخواه نداشته بلکه میبایستی همواره با کاربرد واقعی آنها توسط افراد متکلم بزبان مورد نظر مطابقت داشته باشند. روش تولدی زبان مبتنی بر استخراج تمام امکانات و صور گوناگونی است که میتوانند از جمله یا عبارتی واحد پدیدآمده باصطلاح توالد یابند. لذا مناط و ارجاع چامسکی در این تولدات همواره افرادی است که به این زبان تکلم میکنند. بعبارت دیگر چامسکی حقانیت عملیات ریاضی - زبانشناسی خود را بر اساس فهم و قبول آنها از سوی افراد متکلم به زبان مورد نظر قرار میدهد. بدین نحو است که علیرغم عملیات تولدی بر روی جملات هرگز از زبان بعنوان موجودیتی زنده و متحرک که حاکی از وجود خاص انسان هاست دورنمیماند. بعبارت دیگر برغم اینکه چامسکی اساساً با زبان عبارت سروکار دارد مع الوصف در تحلیل نهائی

<sup>26</sup> Cybernetics

<sup>27</sup> Output-input

<sup>28</sup> Macy Conferences

<sup>29</sup> Wiener, John von Neumann, Rosenblueth, Walter Pitts & McCulloch

<sup>30</sup> Noam Chomsky

<sup>31</sup> Generative linguistics

زبان اشارت را بدان نحو زنده‌ای که میان انسانها کارائی دارد مناط و ملاک اصلی خود قرار میدهد.

چامسکی کتب صرف و نحو قدیم و جدید را که صرفاً متکی بر زبان عبارت بوده و مدعی ارائه روشی درست برای قرائت و کتابت صحیح هستند بیاد انتقاد میگیرد. او نشان میدهد که قواعد حاکم بر زبان را میبایستی در بطن آن جستجو کرد و دستور زبانهای رسمی را که میخواهند قواعد و ضوابط خود را از خارج بر زبان تحمیل کنند بکناری گذاشت. چنانکه بعداً خواهیم دید امروزه عدم رعایت یکچنین قاعده مهمی است که ما را بسوی تخریب هرچه بیشتر زبان فارسی سوق میدهد.

اگر بتبعیت از چامسکی مرجع نهائی را در صحت کلام منوط به تأیید افرادی بدانیم که بدان تکلم میکنند درانصورت بایدگفت که ما امروزه دیگر زبان فارسی را بخوبی نشنیده‌ایم. گوئی استعداد استماع واقعی آنرا از دست داده‌ایم. چراکه زبان اکثر ایرانیانی که امروزه بفارسی مینویسند الکن بوده دوراز کاربرد واقعی آن توسط فارسی‌زبانان است. جالب آنکه دوستان افغانمان عموماً دچار چنین مشکلی نیستند. این تفاوت را درنوشته‌ای جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

گرچه چامسکی مناط را در صحت عبارات زبان افراد متکلم بدان میداند مع الوصف در پرسش از زبان تکلم و رابطه ذاتی آن با انسان از این فراتر نرفته نسبتی ماهوی میان زبان و آرزومندی ایجاد نمیکند. حال آنکه این رابطه اساس روانکاوی و کشف ضمیر ناآگاه را توسط فروید تشکیل میدهد. درک چامسکی از وجود انسان همچنان در قیدوبند برداشت استعلامی - اطلاعاتی از نفس آدمی است. بنا بر این برداشت انسان جز سلسله‌ای از ارتباطات ریاضی که میان اطلاعات درون ذاتی و برون ذاتی خود ایجاد میکند نیست. عالم انسانی شناخت و معرفتی استعلامی<sup>۳۲</sup> است تحت سلطه قوانین محاسباتی<sup>۳۳</sup>. بعبارتی دیگر موجود زنده ایست واجد کارکردی ماشینی. لذا علوم استعلامی در واقع تحقق نظریه دکارت است که برآن بود که حیوان ماشینی بیش نیست.

حال میتوان پرسید چگونه شخصیتی چون چامسکی میتواند چنین فرضیات محافظه کارانه‌ای را راجع به انسان با غایات عالی سیاسی خود وفق دهد؟ مقاله حاضر مجال چنین بحثی را نمیدهد.

از دهه ۱۹۸۰ میلادی نهضت دیگری در علوم استعلامی پدید آمد که آنرا فرضیه اتصالات<sup>۳۴</sup> خوانده‌اند. بنا بر این نظریه آنچه در ماشینهای کامپیوتری اهمیت و کارائی دارد و

<sup>32</sup> Cognition

<sup>33</sup> Computational laws

<sup>34</sup> Connectionism

بیش از سیستم محاسباتی و جبری آنها عمل میکند صرف اتصالات یعنی سلسله پیوندهائی است که میان عناصر مختلف ماشین بوجود می‌آید. گرچه این روابط و اتصالات مطابق قواعدی محاسباتی است که از قبل برای تحقق ماشین تعبیه شده‌اند مع الوصف میتوانند گاه بطورفی البداهه موجب اتصالاتی غیرقابل پیش‌بینی گردند. لذا گرچه نظریه اتصالات دنباله فرضیه استعلا می است با این وجود با ایجاد امکان اتصالات غیر منتظره موجب انقلابی در آنها گردیده که با ذات آدمی و پیچیدگیهای آن بیشتر منطبق است. فرانسیسکو وِزِلا<sup>۳۵</sup> یکی از متفکرین اصلی این نظریه پیش‌تاز بود. او با عاریت گرفتن مفهومی خاص از هایدگر<sup>۳۶</sup> موجب گشایش هرچه بیشتر این نظریه گردید. هایدگر در مقاله‌ای در باره جمله‌ای از هراکلیتوس<sup>۳۷</sup> به توضیح حقیقت نزد یونانیان می‌پردازد. بنا بر سنت دیرینه متافیزیک حقیقت عبارتست از *انطباق ذهن با واقع*<sup>۳۸</sup>. در حالیکه یونانیان آنرا بمدد رابطه‌ای که میان ظهور بطون و بطون ظهور وجود دارد دریافته برآن بودند که نسبتی "دیالکتیک" میان *استتار* و *انکشاف* موجود است که ذات حقیقت را تشکیل میدهد. در اینجا است که هایدگر برای نشان دادن نحوه عیان شدن آنچه یونانیان *فوزیس* ("طبیعت")<sup>۳۹</sup> میخواندند از فعل آلمانی *aufgehen* سود جسته اسم مصدری برای آن جعل میکند (*Aufgehung*) که بمعنی عملی است که طی آن وجود پیوسته در *حال تجلی* است، نوعی از تجلی که همواره *استتار* را نیز در خود جمع دارد.

به نظر فرانسیسکو وِزِلا اصطلاح *هایدگری Aufgehung* واجد معنای دقیقی است که از کارکرد یک سیستم اتصالی میتوان انتظار داشت. بدین معنی که بنظر او ذهن آدمی سیستمی عصبی است که هر بار در رابطه با عالم خارج و محرکات آن دارای سلسله اتصالاتی جدید و نوظهور میگردد که تا بحال وجود نداشته و در عین حال با توجه به تاریخ و گذشته فرد تعیین مییابد.

وارد کردن این چنین مفهومی در علوم استعلامی افق کاملاً جدیدی را در آنها باز نموده بن بست موجود در برداشت پایه‌ای این علوم را از وجود انسان به روشنگاهی انقلابی مبدل میسازد. بدین وسیله علوم عصبی که تاکنون انسان را عبارت از ماشینی واجد قوه‌ای از ادراک استعلامی دانسته و به تفکر فلسفی از یکسو و روانشناسی آرزومندی از سوی دیگر با نظری مملو از سوءظن نگاه میکردند دیگر اکنون واجد وسایل فکری لازم برای استقبال هرچه بیشتر از آنها خواهند بود. اما این جهش همچنان در حد محدودی از متفکران این علوم باقی مانده و

<sup>۳۵</sup> Francisco Varela

<sup>۳۶</sup> Martin Heidegger

<sup>۳۷</sup> M. Heidegger, *Aletheia* (Heraklit, Fragment 16), in *Vorträge und Aufsätze*, Verlag, 1954.

<sup>۳۸</sup> *adequatio*

<sup>۳۹</sup> *φύσις*



گسترش لازم را هنوز نیافته است. حال آنکه زمینه برای توسعه و رونق آن کمابیش مهیاست و مبینیم که در کشورهای انگلوساکسون و در رأس آنها در آمریکا دانشمندان رفته رفته برآند تا تضاد و دوگانگی سابق را میان علوم عینی و ذهنی کنار گذاشته و جزم ایده نولژیک و غیرتحقیقی خود را به سود سعه صدر خویش نسبت به علوم انسانی بفراموشی بسپارند. در حالیکه اروپا که سرزمین اصلی علوم روحی (بمعنای عقلی کلمه)<sup>40</sup> را تشکیل می دهد با سرعت هرچه تمامتر بسوی اتخاذ علوم عصبی بدان نحو که در دهه های ۱۹۷۰ در آمریکا وجود داشته است رفته رفته بیش از پیش دست رذ بر سینه علمی چون روانکاوی میزند.

حال بازگردیم به مسأله زبان. چنانکه گفتیم نسبت هر قوم با زبان خود نشان دهنده ماهیت واقعی آن قوم است. در حال حاضر نثر فارسی درگیر بحرانی است بیسابقه. درست نویسی - که در رابطه ای است اساسی با درست اندیشی - بیش از پیش دشوار شده است. از یکسو ایران جامعه ای است عمیقاً سنتی و از سوی دیگر غافل از گذشته خود. لذا ما ایرانیان سنت داریم ولی فاقد گذشته هستیم. این امر را بخوبی در زبان فارسی امروز مشاهده میکنیم.

کتاب مبانی روانکاوی پرسشهایی برای عده ای از خوانندگان مطرح ساخت. میگفتند چرا گاه در مقابل اصطلاحی واحد معادلهای متفاوتی گذاشته شده است. مثلاً چرا در مقابل واژه ای چون **structure** ساخت، ساختمان و یا لوازم ذات آمده است؟ و یا کلماتی چون نفس - نفسانی، روان - روانی، روح - روحی یکجا بکار رفته اند بدون اینکه معادلی دقیق از واژه هایی معینی باشند. یا چرا هم آرزومندی گفته اید و هم تمنا؟ در پاسخ باید گفت که زبان مجموعه ای از فرمولهای ریاضی و لایتغیر نیست. تنوع کلمات غنای زبان را میسراند. حتی کلمه ای واحد در موارد مختلف میتواند نزد نویسنده ای واحد معانی متفاوتی پیدا کند. غفلت از غنای ذاتی زبان و تغییر و تحویل آن به الفاظ واحد و فاقد سابقه و جعل کلمات من در آوردی چیزی جز تخریب زبان نیست. امروزه در بحران فعلی زبان فارسی گوئی انرا بمتابه نظامی خشک و بیروح نگریسته بحد ابزاری قراردادی برای ارتباط میان افراد جامعه تنزل میدهند. این نظام خشک و بیروح بمراتب مشوب از برداشتی ساده لوحانه از علم زدگی<sup>41</sup> اواخر قرن نوزدهم است.

ایران کشوریست علم زده بدین معنی که بجهت ذات جهان سو می خود نهضتهای فکری غرب را با تأخیری گاه یکقرنی اخذ میکند و آنها را بنحو تحریف شده آن. علم زدگی

<sup>40</sup> Geisteswissenschaft

<sup>41</sup> Scientism

قرن نوزدهم اروپا امروزه چندان در مغز ما ایرانیان رسوخ کرده که مارا واجد رابطه‌ای منجمد و خشک با عالم و آدم ساخته است بنحو که حتی زبان تکلم را نیز بمعنای علم زده آن در نظر میگیریم و در آن بطور فرعونی دخل و تصرف میکنیم. فکر میکنیم زبان هم مقوله ایست از نوع مقولات علوم دقیقه و تنظیم و تنزیه باصطلاح عینی آن ویا تجزیه و تفکیک عناصر آن کاریست علمی. حال آنکه اینگونه اصلاحات بیشتر روحیه تنزیه اقوام را در رژیمهای دیکتاتوری تداعی میکنند که بنام افکار فاشیستی بر آن میشوند قوم یا بخشی از آنرا از مابقی افراد اجتماع و تعلقات ملی آنها محروم کرده بکناری بگذارند. بدین نحو است که حتی تاریخ مملکتی را تحریف کرده عناصر نامطلوب آنرا بنام غرور ملی ویا زرق و برق دادن به چنین وچنان دوره یا واقعه تاریخی نادیده گرفته بفراموشی میسپارند. لذا فلان جلاد تاریخ را منتسب بلقب کبیر میکنند و یا چپاول و تسخیر وحشیانه مملکتی را نهایت پیروزی و تفاخر تاریخی میبندارند و بجای شرم بدان میبالند.

دستکاریهایی که در دهه اخیر در خطفارسی کرده اند نمونه‌ای بارز از یکچنین ساده اندیشی و علم زدگی کاذب است. به بهانه ساده کردن خطفارسی آنرا بمراتب مشکلتتر کرده اند. چراکه این دستکاریها اساساً با اصول ذهنی ما در قرائت متون مغایرت دارند. مثلاً جدانویسی کلمات که اینهمه رواج یافته برخلاف این اصل ابتدائی است که چشم بتبعیت از ذهن عبارات زبان را نه تنها یکجا و بصورت هیأتی کلی درک و فهم میکند بلکه همواره کلمات را با توجه بدانچه در دنباله آنها خواهد آمد مورد ملاحظه قرار میدهد. گواه این امر روشهای رایج در کشورهای مختلف دنیا در باب آموزش خواندن و نوشتن بکودکان است. در این روشها یادگیری کلمات و عبارات زبان بصورت کلی آنها بر یادگیری الفبای زبان مقدم است. بدین معنی که کودک یاد میگیرد تا شکل کلی کلمات و عبارات را هر بار مجدداً کشف نکرده بلکه آنها را بجای آورد بنحوی که بتواند پیوسته بصورت فعال مابقی جمله را قبل از قرائت آنها با چشم و ذهن خود تشخیص داده مرور کند. لذا کودک هرگز به تجزیه یکایک اجزاء کلام پرداخته مستقیماً درمیابد که با چه لغات و تعبیراتی مواجه است. حال آنکه در دستکاریهای بی ملاحظه‌ای که در دهه اخیر در خطفارسی کرده اند بجای رعایت سیاق قبلی آن که بمرور زمان بخوبی جا افتاده بود و کمابیش بطور طبیعی با نحوه کارکرد ذهن مطابقت داشت کلمات و عبارات را تا آنجا که توانسته اند به اجزاء مختلف آنها تقسیم و تفکیک کرده اند. دیگران هم کورکورانه به تقلید از این «نوآوریها» پرداخته آنها را همچون دیگر کالاهای مصرفی بصورت مودی تازه بکار گرفته اند.

عباراتی را چون « اینستکه، بیجان، درمورد، بایدگفت، جایگزین، بتدریج، پیشگفتار، جستجو، چگونه...» بصورت «این است که، بی جان، در مورد، باید گفت، جای گزین، به

تدریج، پیش گفتار، جست وجو، چه گونه... مینویسند. همچنین هیچ فارسی‌زبانی نمیگوید «زندگی‌ام، مادرآش، نابهنگام، بیماری‌اش» بلکه بسادگی میگوییم «زندگیم، مادرش، نابهنگام، بیماریش». آنچه سُخره‌آمیز است اینکه این دستکاریهای من‌درآوردی را بنام ساده‌نویسی و تسهیل خط‌فارسی علم کرده‌اند. درحالی‌که تحوّل طبیعی زبان همواره درگرایش آن بساده‌کردن الفاظ و عبارات و صرفه‌جویی درآنهاست. ازهمینروست که مثلاً یای اضافه در لغاتی که با هاء غیرملفوظ ختم میشوند بمرور زمان صورتی شبیه همزه بخودگرفته و اضافاتی چون «خانه‌ی، پایه‌ی» و امثال آنرا بصورت «خانه، پایه» درآورده‌است. ولی امروزه این تحوّل با دستکارهای اخیر حالتی معکوس بخودگرفته‌است. تعصّب نژادی ضدعرب را بجائی رسانده‌اند که کلمات حاوی همزه را غالباً با عمده‌ی خاص با یاء مینویسند. مثلاً «ارایه» مینویسند ولی «ارائه» میخوانند.<sup>۴۲</sup> کلماتی چون رؤیا، رأی و رویت را بدون همزه مینویسند بنحوی که خواننده آنها را با رؤیا، رویت و رای اشتباه میگیرد. درعوض «جبل طارق» را مثل انگلیسیها Gibraltar نوشته ولی با تلفظ اشتباه خود آنرا گیبِرالتار میخوانند. همچنین است ماسدونیا Macedonia بجای مقدونیه یا سیپروس Cyprus بجای قبرس! نویسنده درجائی دیگر اینگونه نسبت‌ها را با زبان تکلم غربت از خود خوانده‌است که درواقع غربت‌ازغیر را نیز بطورماهوی درخود جمع دارد. لذا برخلاف آنچه تصوّر میشود چسبیدن به الفاظ انگلیسی و ترجیح آنها بر کلماتی که در زبان ما از قدیم وجود داشته‌اند

42

نمونه‌هایی از دستکاریهای اخیر در خط فارسی

دستکاریهای اخیر	سیاق معمول خط فارسی	دستکاریهای اخیر	سیاق معمول خط فارسی
از سوی دیگر	از سوی دیگر	مبدول داشتن	مبدول داشتن
در این جا	در اینجا	غذا خوردن	غذا خوردن
در این زمان	در این زمان	غلط نوشتن	غلط نوشتن
فوق العاده	فوق العاده	موجب گردید	موجب گردید
روز افزون	روز افزون	باعث شد	باعث شد
گفت و گو، جست و جو	گفتگو، جستجو	وجود خواهد داشت	وجود خواهد داشت
خانه‌ها	خانه‌ها	بر آن می‌دارد	بر آن میدارد
پیش از پیش	پیش از پیش	باقی بماند	باقی بماند
نیم قرن	نیم قرن	خواهند توانست	خواهند توانست
به عبارتی دیگر	بعبارتی دیگر	باید توجه داشت	باید توجه داشت
این است که	اینستکه	روانشناسی رفتاری	روانشناسی رفتاری
حادثه‌ای، لطمه‌ای	حادثه‌ای، لطمه‌ای	زبان‌شناسی تحلیلی	زبان‌شناسی تحلیلی
در این میان	در این میان	عصب‌شناسی	عصب‌شناسی
حتا	حتی	نمانده‌است	نمانده‌است
حال آن که	حال آنکه	در نظر گیریم	در نظر گیریم

کسب فرهنگ غربی نیست بلکه عین غربت از آنست. زیرا فرد یا قومی که نسبتی راستین با خویشتن خویش نداشته باشد هرگز نمیتواند رابطه‌ای راستین نیز با دیگران پیدا کند. این امر بخوبی در مورد زبان تکلم آشکارست. کسیکه زبان مادری خود را خوب نداند قادر نخواهد بود زبانی خارجی را بمعنای واقعی آن بیاموزد. امروزه دسترسی بزبان انگلیسی برای اکثر افراد این توهم را پدید آورده که واقعا آنها بخوبی درک و فهم میکنند. حال آنکه زبان انگلیسی رایج در کره‌ارض زبانی است برای رفع حواجی و دادوستدهای سطحی بطوری که میتوان آنها را زبان کارکردی<sup>۴۳</sup> نامید. این زبان کارکردی بمراتب از زبان واقعی انگلیسی بدان نحو که در کشورهای انگلیسی‌زبان بدان تکلم میکنند متفاوت است.

یکی دیگر از نمونه‌های این غربت‌زدگی کاربرد ضرب‌المثلهای انگلیسی در زبان فارسی است بی‌آنکه بخود رحمت دهند تا معادل یا بهتر بگوییم مقابل آنها را در زبان ما پیدا کنند. لذا بجای اینکه بگویند «مسئولیت فلان خسارات را برعهده خواهم گرفت» میگویند «هزینه‌ی آنها خواهم پرداخت»<sup>۴۴</sup>. یا بجای تعییراتی چون «دل بدریا زدن» یا «هرآنچه بادآباد» عین ضرب‌المثل انگلیسی آنها ترجمه میکنند. میگویند «برای نه روز بزندان رفت»<sup>۴۵</sup> درحالیکه در فارسی میگوییم «نه روز بزندان رفت». اخیراً مد شده است که بتقلید از آمریکائیه‌ها حرف ربط «اما»<sup>۴۶</sup> را بعد از فاعل جمله و متمم آن میاورند. حال آنکه میبایستی آنها بنابر سیاق زبان فارسی در اول جمله آورد. از اینجاست که بخطری بمراتب اساسی تر مواجه میشویم که امروزه زبان فارسی را تهدید میکند. این خطر عبارتست از تحریف و تغییر نحو زبان فارسی بتبعیت از زبانهای غربی. ازینقبیل است که عده کثیری از اهل قلم و بخصوص مترجمین با علامت مفعول بیواسطه («را») واقعا مشکلی اساسی دارند. چراکه این علامت مفعولی خاص زبان فارسی بوده نه تنها متمم فعل جمله را وجهی مفعولی میبخشد بلکه در معرفه کردن اسما، سوگندها، تقویت مسندالیه، تملک و تعلق فاعل جمله . . . نیز سهمی اساسی داراست. مثال: «انتظار می رود علی اکبر صالحی در این جلسه دیدگاه‌های جمهوری اسلامی در دفاع از ادامه برنامه هسته‌ای ایران را مطرح کند»<sup>۴۷</sup>. چنانکه میبینیم در این مثال بجای اینکه «را» بعد از «جمهوری اسلامی» بیاید بعد از متمم مفعول جمله آمده است. این اشتباه وقتی بنهایت درجه خود میرسد که «را» را یگراست بعد از فعل جمله میاورند. مثال: «به نظر می رسد که کشورهای حامی تروریست ها طرح عربستان که از زبان «ترکی الفیصل» رئیس سابق دستگاه اطلاعاتی این کشور اخیرا در کنفرانس داووس جاری شد را به اجرا

<sup>43</sup> Functional

<sup>44</sup> to bear the cost

<sup>45</sup> He went to the jail for 10 days

<sup>46</sup> though

<sup>47</sup> بی بی سی فارسی، جمعه ۱ فوریه ۲۰۱۳ - ۱۳ بهمن ۱۳۹۱.

درآوردند»<sup>48</sup>. چنانکه ملاحظه میشود مشکل کنونی زبان فارسی به کلمات و لغات غلط یا من درآوردی محدود نمیشود. خطری که امروزه زبان ما را تهدید میکند خطری است که حتی از وجود آن غافلیم. این خطر متوجه نحو و ساختمان زبان فارسی است. این مسأله را بجهت اهمیت فوق‌العاده آن در فرصتی دیگر بتفصیل مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

فارسی کنونی دچار مشکل قانونمندی یعنی رعایت قواعد و ضوابط زبان و کاربرد صحیح آنهاست. ناگفته پیداست که مسأله قانونمندی ریشه‌های عمیقی در جامعه امروزی ایران دارد. این مسأله در رابطه نزدیکی است با پدیدار مصرف. بدین معنی که ایران بصورت چنان جامعه مصرفی درآمده که حتی زبان فارسی نیز از آن مصون نمانده است. اگر زبانهای اروپائی را در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که ورود لغات جدید به این زبانها بسادگی صورت نگرفته دستخوش یک سلسله مقاومتها می‌شود که البته نشانه انسداد آنها نیست. بلکه زبان نیز همچون انسان‌ها نیاز به زمان و کسب آشنائی با عناصر نامأنوس داشته برای قبول و "هضم" آنها میبایستی به گذشته و آنچه خود در طی تاریخ خویش کسب کرده رجوع کند. حال آنکه میبینیم که ورود لغات جدید در فارسی - خواه کلمات "من درآوردی" و خواه لغات درست و نادرستی که هر روزه در مقابل واژه‌های فرنگی باب میشوند - به چه سادگی مورد مصرف قرار گرفته در روزنامه‌ها، نوشته‌ها، سخنان روزمره و رادیو و تلویزیون بکار گرفته میشوند. اینکه ما در رابطه خود با جهان غربی به واژه‌ها و اصطلاحات جدید احتیاج داریم دلیلی لازم ولی کافی برای توجیه آن نیست. بندرت ترجمه‌ای درست و قابل فهم پیدامیکنیم. کسی که بزبان اصلی این کتابها دسترسی دارد در مقابل این پرسش قرار میگیرد که چگونه خواننده فارسی میتواند درک و فهمی حتی نسبی از آنها بدست بیاورد. نتیجه البته چیزی جز یک سوء تفاهم وحشتناک نیست. بموجب چنین سوء تفاهمی است که ایرانی با غرب نسبت پیدامیکند و برآن میشود که علوم آنها از آن خود سازد! چنین پدیدارهایی است که رویهم جمع شده جامعه‌ای را تبدیل به جهان سوم میکنند.

چه بخواهیم یا نخواهیم زبان فارسی روال و شخصیت و گذشته‌ای خاص خود دارد. زبان هم مانند انسانها واجد گذشته و تاریخی خاص خود است که نمیتوان با اتخاذ تصمیمات مجذانه به تغییر و تحریف آن پرداخت. چه در اینصورت حالت وسیله و افزاری را پیدامیکند که بکار تفکر نخواهد آمد. بی‌توجهی به شخصیت آن و گذشته‌ای که غنای آنها تشکیل میدهد خشونت بدانتست. قدم اول قبول تام و تمام زبان فارسی است که واجد چهارده قرن سابقه تاریخی است. این زبان قبل از همه زبانی است شعری و حضوری نه فکری و حصولی. در زبان فارسی ما صاحب سابقه تفکری علمی و فلسفی بمعنای رسمی آن

<sup>48</sup> روزنامه کیهان، تهران، پنجشنبه ۱۲ بهمن ۱۳۹۱ - شماره ۲۰۴۱۹، (ایرانیک از نویسنده).

نیستیم. آثار دانشمندان و فیلسوفان ما بخصوص بزبان عربی نوشته شده و این خود غنائی است که میبایستی بدان آگاه باشیم. طرد آن ناشی از ناپختگی و عدم کمال ما ایرانیان خواهد بود و حالتی طفلانه خواهد داشت. در اینجا برای نشان دادن اینکه چگونه این دستکاریها موجب فقر زبان فارسی شده است بذکر یک نمونه اکتفاء میکنیم. بجای حفظ تنوع و زیربمهای موجود در زبان مثلاً «واژه» را بطوریکسان در مقابل «کلمه، لغت، لفظ و اصطلاح» که هریک واجد ظرافتهای لفظی و معنوی متفاوتی هستند بکاربرده موجبات فقر فارسی را فراهم آورده اند. حال آنکه «کلمه» به واحدهای کلام دلالت دارد، «لغت» بیشتر متناظر به کاربرد آنها در فرهنگ و قاموسهای زبان میباشد، «لفظ» حکایت از وضع صوتی کلمه دارد و «اصطلاح» جنبه فنی آنرا میرساند.

از سوی دیگر زبان فارسی زبانی است اساساً عرفانی. غفلت از این خصوصیت یعنی رویگردانی از آن، وقتی بفارسی سخن میگوئیم یا مینویسیم نسبت ما با عالم و آدم اساساً نسبتی عارفانه است. البته میل به ایجاد تغییر در آن کاملاً امری موجه است. ولی ذکر این نکته نیز مهم است که نمیتوانیم یک شبه ره صدساله برویم. لذا بدون ابراز خشونت میبایستی با گذشته خود "کنار بیاییم" تا بتدریج زبان فارسی پذیرای امکانات جدیدی در بطن خود شود. زبان حیاتی از آن خود دارد و من متفاخر ما در تغییر آن سهمی فرعونی نمیتواند داشته باشد. چه در اینصورت امکان هرگونه تفکر راستینی را از ما میگیرد.

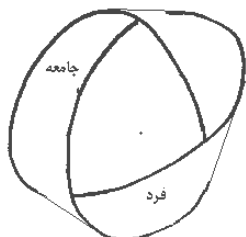
وقتی در سال ۱۹۴۵ هانری گربن برای نخستین بار نوشته‌ای را از هیدگر به زبان فرانسوی بر میگردداند هیدگر در مقدمه ای که بر آن مینویسد از چنین وچنان معادلی که کربن در مقابل اصطلاحات آلمانی او گذاشته سخن نمیگوید. واکنش او میتواند برای روشنفکران ما بسیار آموزنده باشد. هیدگر در این مقدمه مینویسد که اکنون که این اثر به فرانسه ترجمه شده است پرسش فلسفی از وجود غنائی دیگر یافته به نحوی دیگر تجلی خواهد کرد.

علم تنها مجموعه‌ای از دانستنی‌ها نیست. تفاوتی عمده میان دانستنی‌ها و کسب معرفت وجود دارد. معرفت همواره مسبوق به تاریخ و گذشته هر قومی است. زبان تکلم حکم فرمولهای ریاضی را ندارد که بتوان بسادگی در حوزه یا جامعه‌ای وارد کرد. حتی علوم دقیق نیز که ظاهراً مبتنی بر اصولی معین و عینی میباشند در هر جامعه تابع گذشته و شخصیت آن جامعه هستند.

حال به مسأله زبان و قانونمندی باز گردیم. طرح این مسأله را میبایستی با توجه به نوع رابطه‌ای که فرد با جمع دارد بررسی کرد. نسبت فرد با جمع بمثابة رابطه‌ایست که میان دو روی نوار معروف به موبوس<sup>۴۹</sup> موجود است. چنانکه میدانیم پشت و روی این نوار هریک

<sup>۴۹</sup> Möbius strip

ادامه دیگری است بنحوی که نمیتوان آنها را از یکدیگر متمایز دانست. در این نوار زبان تکلم حکم نقطه انقطاع را دارد یعنی عنصر اصلی را در "جدائی- پیوند" میان فرد و جمع تشکیل میدهد. در این نقطه انقطاع است که فرد موجودیتی محذوف یافته حضور غیر را امکان پذیر میسازد.



عدم وجود قانونمندی موجب دورویی میان افراد جامعه میگردد. در دورویی فرد از حضور غیر غایب میشود و او را بمثابة موجودی مازاد و طفیلی میگیرد. حاصل اختلال و نابسامانی در رابطه افراد جامعه بایکدیگر است. در این نابسامانی حریم غیر پایمال میشود و فرد دیگران را بمانند عناصری که در خدمت تمتع و بهره‌جوئی او هستند در نظر میگیرد. نتیجه مستقیم آن دخالت در زندگی خصوصی دیگران و عدم رعایت حرمت آنهاست بدون اینکه فرد قادر به درک فاصله‌ای باشد که لزوماً میان او و دیگران وجود دارد. لذا عنصری که ازین پس حاکم بر روابط اجتماعی میگردد در جهت عدم رعایت حریم خصوصی دیگران خواهد بود. در چنین نظامی که بر اساس تمامیت یعنی عدم تفارق با غیر متکی است بحث بر سر احراز چنین و چنان مقام و منزلتی نیست بلکه فرد همواره از مقام احراز شده سوءاستفاده میکند و آنرا از آن خود دانسته با آن توحید حاصل میکند. لذا غیریت و تمایز موجود میان شخص و مقام احرازی او از میان میرود. ناگفته پیداست که اساس جوامع دمکراتیک متکی بر این غیریت یا تمایز است و امحاء آن چیزی جز سلب آزادی فردی و جمعی نخواهد بود.

عدم وجود قانون- یعنی غفلت از آنچه لکان نام پدر<sup>50</sup> میخواند- موجب رابطه‌ای انحرافی نزد افراد جامعه میگردد. چراکه در غیاب قانون پدری دیگران حالت کالانی را پیدامیکنند که پس از مصرف بدور انداخته میشوند. لذا مناسبات افراد جامعه تابع عنصری میگردد که آن را دورویی یا تزویر میخوانند. در چنین فضائی بزرگترین ارزش جامعه «زرنگی» نام خواهد گرفت که معنایی جز کلاهبرداری و هتک حرمت ندارد.

<sup>50</sup> Le nom-du-père

در چنین رابطه‌ای غیر هرگونه محدودیتی را از دست داده حکم به بهره‌جوئی هر چه بیشتر از هموعان می‌دهد. در کنار این غیر نامحذوف و نامحدود من نفسانی و متفاخر قرارداد که کاری جز فرمانبرداری از حکم غیر نخواهد کرد. بدین ترتیب غیر محذوف جای خود را به غیر تام داده نه تنها فرمانبرداری باعث طغیان من نفسانی نمی‌شود بلکه برعکس موجبات تمتع مضاعف آنرا فراهم می‌آورد. این نوع تمتع نیاز به زمینه اجتماعی خاصی دارد که بموجب آن تمایزات فردی و حریم خصوصی افراد جامعه در مقابل احکام غیر هرگونه ارزشی را از دست می‌دهند. در این صورت کثرت در وحدت معنای خود را از دست می‌دهد و تعدد و تکالیف که خصوص آدمی است زیر یوغ استبداد غیر یعنی غیر تام له شده کثرت مبدل به وحدت می‌گردد. در چنین وضعی فرد و جمع مناسبت دیالکتیک خود را (نوار موبیوس) از دست می‌دهند چه هیچیک از آنها حالتی محذوف بخود نمی‌گیرد تا حضور دیگری را با غیاب خود امکان‌پذیر سازد. در این صورت جمع فرد را می‌بلعد و فرد برای ادامه وجود خود به دورویی و ریا پناه می‌برد.

بدیهیست که این دورویی و ریاکاری جز استحکام جمع مستبد کاری نخواهد کرد. دورویی بجای اینکه فرصتی برای طغیان فرد ایجاد کند برعکس موجب بردگی و اسارت او نسبت به غیر می‌گردد. مهم‌تر آنکه این نوع اسارت موجبیت اصلی تمتع فرد را تشکیل خواهد داد یعنی که با دل و جان پذیرای آن خواهد شد.

میل به بردگی همواره میل به برده‌گیری است. بعبارت دیگر اجرای حکم مستبدانه غیر موجب تمتع فرد شده او را به تحمیل مستبدانه میل خود نسبت به هموعان برمی‌انگیزد. فرمانبرداری نسبت به غیر نزد ما ایرانیان واجد سه عنصر اصلی است که رویهمرفته مثلث واحدی را تشکیل می‌دهند. در این مثلث هر زاویه متکی بر دو زاویه دیگر بوده بنوبه خود اساس و پایه‌ای را برای دو زاویه دیگر تشکیل می‌دهد.

سه عنصر مذکور عبارتند از: روح مذهبی، روح عرفانی و فئودالیسم.

لازم به توضیح نیست که در اینجا روح مذهبی و روح عرفانی با عرفان و مذهب تمایز اساسی دارند. مذهب و عرفان دو تجلی بزرگ از نام پدر در تاریخ ما بوده‌اند و وجود آنها منوط به ساختی است که لکان آن را رمز و اشارت<sup>۵۱</sup> می‌خواند. در حالیکه آنچه را ما روح عرفانی یا مذهبی می‌خوانیم متکی بر تمامیت غیر یعنی حیث خیالی بوده با فئودالیسم رابطه‌ای مستقیم دارد. سه وجه اصلی اساس آنرا تشکیل می‌دهند: اطاعت، تمجید و قدرت مطلقه ارباب. ارباب‌گیری است که در وجود شخصی واحد خلاصه شده و اطاعت و تمجید نوع رابطه فرد است با او. تمتع فرد در رابطه‌ای است انفعالی که نسبت به مهتر یا غیر تام

<sup>51</sup>The symbolic



دارد. هر چه مهتر از اهمیتی بیشتر برخوردار باشد اطاعت از او نیز ابعاد مهمتری بخود گرفته  
تمتع او را بعنوان رعیت یا کهتر فزونی میبخشد.

اطاعت پدیداری است که طی آن فرد با ارباب یا مهتر خود انطباق هویت<sup>۵۲</sup> کرده او  
را بمثابة کمال مطلوب خویش<sup>۵۳</sup> در نظر میگیرد. فروید در روانشناسی توده‌ها و تحلیل من  
نفسانی<sup>۵۴</sup> نسبت میان ارباب و رعیت را به رابطه‌ای که میان فرد هیپنوتیزم کننده و  
هیپنوتیزم شونده وجود دارد تشبیه میکند و معتقد است که در هر دو مورد مکانیسم واحدی  
کارگزاری دارد؛ بدین معنی که فرد با ارباب بعنوان کمال مطلوب من نفسانی خود انطباق  
هویت میکند. لذا کمر به خدمتگذاری نسبت به ارباب بسته و اطاعت از وی برایش  
سرچشمه تمتعی عظیم میگردد. این چنین رابطه‌ای را هنوز در تعارفات روزمره میتوان یافت.  
تعبیرات زیر همه نشانه‌هایی از چنین رابطه‌ای هستند: چاکریم (شاکریم)، مخلصیم، نوکریم،  
در خدمت حاضریم، بفرمائید، قربان شما... چنانکه ملاحظه میشود پسوند «ایم» که در  
اکثر این تعارفات وجود دارد حاکی از آنست که درجه اطاعت بحدی است که فرد نمیبایستی  
آن را بنام شخصی خویش ادا کند. جمع بستن فاعل در این افعال میتواند گواهی باشد بر  
آنچه که فروید انطباق افقی موجود میان افراد یک گروه میخواند. این انطباق افقی در نظر  
فروید مکمل انطباق عمودی افراد گروه با مهتر یا ارباب است. این بدان معنی است که در  
مقابل مهتر یا رهبر امحاء فردی امری است ضروری چرا که فرد در جمع حل شده و هویت او  
چیزی جز هویت جمعی نخواهد بود. این انحلال چندان عظیم است و چندان از ماهیت آدمی  
دور که توده‌ها را دیر یا زود به تخریب سوق میدهد.

لکان در مقاله معروف خود در باب خانواده (۱۹۳۸) بخشی را به افول منزلت پدر در  
جهان غرب اختصاص داده و نشان میدهد که گروه‌های فاشیستی به نام نجات مقام پدری  
چه تصویری مضحک از او بدست میدهند. لکان بالاخره به این نتیجه میرسد که در این  
گروه‌ها سائقه تخریب چنانست که رابطه افراد آن بایکدیگر بر اساس رانش مرگ استوار  
است.<sup>۵۵</sup> این ملاحظات را میتوان به طرفداران فارسی سره تعمیم داد.

پرسش از هویت همواره منوط به مطالعه نسبتی است که فرد با غیر دارد، نسبتی که  
همچون نوار مویوس عمل کرده رابطه میان فرد و غیر را حالتی دیالکتیک میبخشد. عزل نظر  
از غیر پرسش از هویت فردی را بصورت مقوله‌ای ناسترون در آورده هرگونه واقعیتی را از  
آن ساقط میکند. هویت بدین معنی است که آدمی پیوسته خود را بجای غیر میگیرد یا

<sup>52</sup> Identification

<sup>53</sup> Ego-ideal

<sup>54</sup> S. Freud, *Massenpsychologie und Ich-Analyse*, Gesamtheitswerke, XIII (73-161), Frankfurt-am-Main, S. Fischer Verlag, 1960; Standard Edition, vol. XVIII (65-143), London, Hogarth Press, 1953.

<sup>55</sup> Jacques Lacan, *Situation de la réalité familiale*, Encyclopédie Française, Paris, Larousse, 1938, tome VIII.

بعبارتی دیگر غیر را بجای خود بحساب می‌آورد. مشکل زمانی آغاز میشود که خود را بجای خویش بگیرد. ژک لکان این پرسش را مطرح میکند که تفاوت دیوانه‌ای که خود را به جای ناپلئون میگیرد و خود ناپلئون چیست؟ و با ظرافت پاسخ میدهد که هیچگاه شخص ناپلئون خود را بجای ناپلئون نمیگیرد.

حال این پرسش پیش می‌آید که زمانی که ایرانی خود را بجای ایرانی میگیرد چه امری به وقوع می‌پیوندد؟ پاسخ: در این صورت ایران تمامیت یافته بصورت «ایران بزرگ» درمی‌آید و زبان فارسی با فراموشی چهارده قرن تمدن که حاصل رابطه آن با غیر است تبدیل به «فارسی سره» میگردد. در تاریخ معاصر نمونه‌های دیگری از اینگونه "تصفیه‌ها" سراغ داریم. شاید لازم به یادآوری نباشد که جنبش مربوط به «فارسی سره» همزمان با اوج افکاری بود که در سالهای ۱۹۳۰ در آلمان موجب به سرکار آمدن فاشیست‌ها گردید. چنانکه میدانیم تصفیه زبان آلمانی از لغات لاتین در زمره برنامه‌های این دولت بود.

سایت حاضر بمنظور ایجاد سهولت در دسترسی ایرانیان علاقه‌مند به روانکاوی تدوین شده‌است. گرچه تکمیل آن زمان طولانی‌تری را ایجاب میکند اما ازهم‌اکنون میتوانید از قسمت‌هایی از آن استفاده کنید.

امیدم آنست که این سایت بتواند در رواج کشفیات فروید و یافته‌های لکان و همچنین هموارکردن راه برای یافتن زبانی سالم در این علم سهمی داشته باشد.  
کرامت مؤللی